

مجله ماهنامه اصح ج.ع. افندی اولی فی سبیل محمد سرحد

مختصر

اصول فارسی

اثر
فیضی

معلم فارسی در مکتب سلطانی

معلم فارسی در مکتب سلطانی

معارف نظارت جلیله سی طرفدن مکاتب رشديه صافی نظارت جلیله سی طرف
پروغرامنه داخل اولمشدر مکاتب رشديه برغرامنه داخل

برخی نسخ مشاکله اثر مخصوصه

برخی نسخ مشاکله اثر مخصوصه

ایکسجی طبعیدر

معارف نظارت جلیله سنک رخصتیه طبع اولمشدر

استانبول

(آ. آصادوریان) شرکت مرتبه مطبعه سی - باب عالی جاده سنده نومرو ۴۳

۱۳۰۷



ینه بو نام ایله مقدا طبع ونشرینه موفق اولدینم
اثر ناچیز، موجب شکران عظیم اوله جق درجه ده،
رغبات عامه یه مظهر اولدی. انجق اثر مذکور هم
صرف هم نحو قسمی حاز بولسیدینی جهتله ضبط و
احاطه سی مبتدیلرجه بادی مشکلات اولدینی لدی التجربه
اکلاشلدینندن بودفعه آتی ایکنجی سنه طلبه سنه ترك
وتخصیص ایله برنجی سنه ایچون دخی - یالکز صرف
قسمی محتوی اولق اوزره - شو ترتیب وجیزك تسویدینه
اجتسار قلندی .

اولکی نسخه نك مظهر اولدینی تقدیراته بونك دخی
اشترك ایده جکنی مأمول ایدرم .

فیضی



{ ماضی نوشتن }

نوشتیم نوشتی نوشت نوشتیم نوشتید نوشتند
یازدم یازدك یازدی یازدق یازدیکز یازدیلر

{ لغت }

چه؟ که؟ چیزی آری اینرا کاغذ نیست
نه کیم برشی اوت بونی مکتوب = کاغذ دکلدر

{ ترکیب }

چه نوشتی؟ درس نوشتیم. شما چه نوشتید؟ ما کاغذ
نوشتیم. اینرا که نوشت؟ ما نوشتیم. ایشان چیزی نوشتند؟
آری نوشتند. کتاب شما خوب نیست. کاغذ مابد است. غلط
کتاب ایشان بسیار است.

{ مفعول ادواتی }

را یی خامه را قلمی
از دن از خامه قلمدن
در ده در خامه قلمده
ب = کا بخامه قلمه

{ لغت }

با کدام این آن کجا برای یا دبستان
ایله هانکی بو او نرده ایچون یوخسه مکتب

{ مصدر }

خواندن نوشتن کردن
اوقومق یازمق ایتک = یامق

{ ماضی }

خواندم خواندی خواند خواندیم خواندید خواندند
اوقودم اوقودك اوقودی اوقودق اوقودیکز اوقودیلر

{ ضمائر شخصیه }

من تو او ما شما ایشان
بن سن او بز سز انلر

{ لغت }

درست غلط خوب بد بسیار اندك است
طوغری یاككش كوزل = ابو فنا چوق آز در

{ ترکیب }

من درست خواندم. او غلط خواند. تو خوب خواندی.
ایشان بد خواندند. شما اندك خواندید. ما بسیار خوب
خواندیم. درس تو اندکست. درس ما بسیار است.

{ مثال }

سینه ام سینه ات سینه اش سینه مان سینه تان سینه شان
کوکم کوکس کوکی کوکمن کوکسز کوکسری

{ ماضی ثقلی }

خوانده ام خوانده خوانده ایم خوانده اید خوانده اند
اوقومش اوقومشک اوقومش اوقومشز اوقومشسز اوقومشز

{ لغت }

هم شاکرد هرکه بینم خود چه طور؟ تر ولی
دخی طلبه کیمکه باقم کندی نصل؟ دها فقط

{ ترکیب }

برادرت فارسی خوانده است؟ او، نخوانده، من خوانده ام.
کدام کتاب را خوانده؟ کلاستان را. بوستان هم خوانده اید؟
ما نخوانده ایم ایشان خوانده اند. این را شما نوشته اید؟ نه، من
نوشته ام. چه طور است؟ هرکه نوشته بد نوشته. بینم توجه نوشته؟
درس خود را نوشته ام ولی بد نوشته ام. نه، از من خوبتر نوشته.

{ فعل ناقص }

بودم بودی بود بودیم بودید بودند بودید
ایدم ایدک ایدی ایدک ایدیکز ایدیلر

{ حکایه حال ماضی }

میکردم میکردی میکرد میکردیم میکردید میکردند
ایدوردم ایدوردک ایدوردی ایدوردق ایدوردکز ایدورلردی

{ لغت }

انجا دیگر بچها دوست یکی نام دیشب نگاه کن
اورا بشقه چوچقر احباب بری اسم دون کیمه باق

{ ترکیب }

کجا بودی؟ بمن نگاه کن. در خانه بودم. چه میکردی؟
کاغذهای پدر مرا می نوشتم. او خودش چه میکرد؟ ایشان
هم، چیز دیگری نوشتند. بچها در انجا چه می خواندند؟ چیزی
نمی خواندند. شما چه میکردید؟ ما، درسهای دیر وزیرا از بر
میکردیم. دیشب از دوستان شما یکی در خانه ما بود. که بود؟
ونامش چه بود؟ نامش میرزا محمد بود.

{ مستقبل }

خواهم	{	مفرد	کیده جکم
خواهی			کیده جکسک
خواهد	{	جمع	کیده جک
خواهیم			کیده جکز
خواهید			کیده جکسکز
خواهند			کیده جکلر

رفت

{ منفی }

نخواهم رفت نخواهی رفت نخواهد رفت الخ
کیتبه جکم کیتبه جکسک کیتبه جکدر

{ لغت }

فردا بزرگ کوچک پدر مادر کشت سوی صحرا
بارین بیوک بچوئ بابا آنا کزوب طولاشمه طرف قبر

{ ترکیب }

فردا بکجا خواهی رفت؟ بجایی نخواهم رفت. شهاچه طور؟
ما بجانۀ یکی از دوستان خواهیم رفت. برادر برزکت هم خواهد
رفت؟ نه، برادر کوچکم خواهد رفت. پدرو مادر تان هم
خواهند رفت؟ ایشان نخواهند رفت. شما بکجا خواهید رفت؟
ما بکشت خواهیم رفت. بکدام سوی؟ بسوی صحرا. در سهایترا
چه خواهی کرد؟ من انها را دیشب نوشتم.

{ امر حاضر }

مصدرك آخرنده کی (تن - دن) حذف اولندقدن صکره
صوڪ حرف (ف) ایسه (ب) یه (س) ایسه (ه) یه (خ) ایسه
(ز) یه (ش) ایسه (ر) یه قلب اولنه رق امر حاضر صیغه سی
وجوده کلور. مثال :

یافتن بولق یاب بول

خواستن استه مك خواه استه
آموختن اوكرنك آموز اوكرن
كداشتن قومق = براقق كذار قو = براق
(دن) حذف اولندقدنصكره دخی ماقبلی (ی) ایسه حذف
اولنور (و) ایسه كیدوب یرینه (ای) کلور (الف) اولورسه
یالكر حذفيله اكتفا قلنور (ر) یاخود (ن) اولورسه ابقا اولنور.
پرسیدن صور مق پرس صور
فرمودن بیور مق فرمای بیور
ایستادن طور مق ایست طور
آوردن كتیر مك آور = بیار كتیر
ستاندن آلق ستان آل

بونلره اویمیانلره (شاذ) دینور.

مصادر شاذة مشهوره

آفریدن یرات مق آفرین یرات
آمدن كلك آی كل
كفتن سویلمك = ديمك كوی سویله = دی
بافتن طوقومق = اویدرمق باف طوقو
پذیرفتن قبول ایتك پذیر قبول ایت
رفتن كیتمك رو كیت
گرفتن طومق = آلق کیر طوت = آل

آراستن تزین ایتک آرای تزین ایت

شایستن لایق اولمق شای

بایستن لازم اولمق بای

پیوستن متصل اولمق پیوند متصل اول

توانستن قادر اولمق توان قادر اول

(ب) سز امر حاضرک استعمالی اصلا جائز دکلدر مثلا
(آی) دینه جک یرده (بیا) دیملدر.

{ لغت }

حرف کار راست دروغ قلمدان جای کو؟ زود
سوز ایش طوغری یالان دویت بر هانی چاپوق

{ ترکیب }

میژ راحسن! راست بکو. قلمدان اورا بجایش بگذار.
حرف مرا بپذیر، خودرا باهنر بیارای. بر ودر جای خود
بایست. قلمتراش مرا از او بخواه، خامه اترا بگیر. کودرس تو؟
بیار و بخوان. بگوینیم، امروز چه کار کردی؟ فردا کتاب مرا
از خانه بیاور. برو زودبیا. این کتابرا نخواستم کتاب دیگر
بیاور. کدام یک از اینها خوبتر است؟ هیچ یک خوب نیست.
شما زود تر آمدید یا من؟ من از شما زود تر آمدم.

— شاذ مصدر لر —

برخاستن = خاستن	قالقمق	برخیز	قالق
بستن	باغلامق	بند	باغلا
جُستن	آرامق = بولمق	جوی	آرا = بول
رُستن	بتمک	روی
زیستن	یشامق	زی	یشا
شستن	یشامق	شوی	یشا
شکستن	قیرمق	شکن	قیر
کریستن	اغلامق	کری	اغلا
نکریستن	باقق	نکر	باق
شناختن	طایمق	شناس	طانی
آهیختن	سلاح چکمک	آهنج	چک
کسیختن	قوپارمق	کسل	قوپار
کشادن	اچق	کشا	آج
نشستن	اوطورمق	نشین	اوطور
نوشتن	یازمق	نویس	یاز
کُشتن	اولدرمک	کش	اولدر
بودن	اولمق	بو = باش	اول
دیدن	کورمک	بین	کور
شنیدن	ایشتمک	شنو	ایشتم

کَریدن	سچمک	کَرین	سچ
کردن	ایلمک	کن	ایله = ایشله
سپردن	اصمارلامق	سپار	اصمارلا
سرشتن	یوغورمق	سرش	یوغور
مردن	اولمک	میر	اول
دادن	ویرمک	ده	ویر
زادن	طوغورمق	زای	طوغور
ستدن	آلمق	ستان	آل
زدن	اورمق	زن	اور
شدن	اولمق = کتمک	شو = باش	اول = کیت
فروختن	صاتمق	فروش	صات

﴿قاعده﴾

امر حاضرک اولنه (م) کلنجه نهی حاضر اولور (آی) کل
(میا) کله.

{لغت}

اگر بیکار مشق تند؟ بآرامی پیش بلند آهسته
ایسه بوش قره له مه عجله اغر اغر بان حزلی یواش

{ترکیب}

میرزا حسین؛ بفرما. بین میرزا جعفر انجاست؟ آری

انجاست. قلمتراش مرا از او بخواه. اگر داد، بستان بیاور.
بیکار نشستن خوب نیست، کار کن. غلطها یتر از من پرس
وبیاموز. اگر در ستر از بر کرده مشق بنویس ولی تند بنویس.
بآرامی بنویس، پیش معلم بلند بخوان. آهسته بخوان. اندک
بنویس و خوب بنویس. دیروز از دوستان شما، یکی آمده بود
شمارا میخواست. که بود؟ نامشرا نه پرسیدی؟ پرسیدم، نامش
میرزا کاظم بود. آری آری شناختم.

{اخطار}

بعض افعال لازمه امر حاضرینک آخرینه (ان) علاوه سیله
متعدی اولور. مثال:

فعل لازم	امر حاضر	متعدی
رسیدن	رس	رساندن
ایرشمک	ایرش	ایرشدن

{مضارع}

امر حاضرک آخرینه (م) ی د یم ید ند ضمیرلری
کلنجه مضارع اولور.

آیم	آید	آیم	آید	آیند
کلورم	کلورسک	کلور	کلیرز	کلیرسکر
				کلیرلر

{حال و مضارع}

مضارعک اولنه (می) کلور.

می آیم می آیی می آید می آید می آیند
کلیورم کلیورسک کلیور کلیورز کلیورسکنز کلیورلر

{ اسم فاعل }

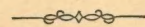
امرك آخرينه (نده) كلور (آی) كل (آینده) كلان.
تمامی مشتقات مقدمه کی اصول فارسیده مفصلاً مسطوردر
ایستیان اورایه مراجعت اید بیلور.

{ لغت }

پس دیر پی بادب راه به نزدیک دور
اوله ایه کج آرقه تربیه لی یول ابو یاقین اوزاق

{ ترکیب }

من میروم. بکجا میروی؟ بدبستان میروم. پس اندکی صبر کن
تا من هم بیایم. بسیار خوب، من اینجا ایستاده ام، تو برو، زود بیا.
اگر دیدی که من دیر کردم، شما بروید، من از پی شما میروم.
میرزا رضا! نزدیک بیا بین چه میگویم! بادب راه برو.
در راه باین سوی بان سونگاه مکن. بهتر اینست که از این راه روی،
چون نزدیک است، آن یکی، هم دور است هم آینده و رونده
اش بسیار. کتاب مرا کجا گذاشتی؟ آنجا گذاشتم. بیار بینم.



در بیان اسم

اسم یا بسیط اولور.

مرغ ماهی سنک آب خاک باد آتش کبی
قوش بالی طاش صو طوبراق روزکار ...

یا خود مرکب اولور.

شتر مرغ ماهیخوار سنک پشت کلاب خاک انداز
دوه قوشی بالقین قبلومبغه کل صوی فراش

تند باد آتشدان کبی

قصرغه اوجاق

دستمال دست مال

اله سورینان

پشمال پشت مال

صرته سورینان

جامه کان

جامه کن

اثواب سویونان محل

پشکیر

پیش کیر

اوگه طوته جق شی

تخته پوش

.....

تخته ایله اورتلمش

دورین

.....

اوزاغی کورر آلت

شب بوی

.....

کیجلین قوقان چیچک

پرتوسوز

.....

شعاع ایله یاقان آلت

تسکره

دست کیره

ال ایله طوته جق آلت

مارپوچ

مارپیچ

ییلان کبی قیورلمش

ریغدان

ریگدان

قوم قونه جق شی

{ صفت }

بودخی یا بسیط اولور.

نیکو خوش زیبا زشت کج راست کبی
ایو کوزل باقشقی چرکین اکری طوغری

ویا خود مرکب اولور.

نیکو منش خوش اندام زیبا روی زشتخوی
طبیعی ایو اندامی کوزل سیماسی باقشقی خوبی چرکین
کج اندیش راسترو کبی
فکری فاسد کیدشی طوغری

جو مرد جوانمرد الی آجیق آدم
تبل تن پرور کندینی بسلین
نخلبند اغاج یتشدیرن
خود پسند کندینی بکنمش
کمانکش یای چکن
تیر انداز اوق آتان
رنجبر زحمت چکن
دلبر کوکل آلوب کیدن
جفا کار جفا ایشلیان
خاطر ناز خاطر نواز خاطر اوخشیان

جاییه

مصادر قیاسیه مشهوره

آرامیدن آشامیدن آزمودن آسودن آزدن
دکلنک ایچمک صینامق راحت ایتک اذیت ایتک
آکندن آویختن آلودن آمرزیدن آمیختن
طولدرمق آصمق بولاشمق عفو ایتک قارشدرمق
ارزیدن افتادن افروختن افزودن افسردن
دکمک دوشمک بارلامق آر تیرمق طولدرمق
افشردن افکندن انباشتن اندیشیدن انداختن
صبقمق دوشورمک یغمق دوشونمک آتمق
اندودن انکاشتن انکیختن اوباریدن بازکشتن
صبوامق تصور ایتک قوبارمق یوتمق عودت ایتک
برکشتن بردن باختن بازیدن بخشیدن
دوتمک کوتورمک غائب ایتک اوینامق باغشلامق
بخشودن برداشتن بر خوردن بوسیدن بوسیدن
مرجت ایتک قالدردمق راست کلک اوپمک قوفلامق
پاییدن پریدن پختن پراکندن پرداختن
بکله مک اوچق بشورمک طاغتمق اشتغال ایتک
پروردن پیچیدن پختن بریدن
بسله مک بوکم = صارمق اله مک کسمک

{ لغت }

خدا هر کس پرستش بنیاد زنده
 واجب تعالا هب = هر کیسه عبادت تمل دیری
 فرمان همداستان پیشه روا پینا دانا نادان
 امر متفق صنعت لایق آجیق کوز عالم جاهل

❧ مقالات پیر هرات ❧

بدانکه اول چیزها، خداست. باز کشت همه چیزها، باوست.
 چون اودهذ، کس نتواند که بستاند. عمر را در پرستش او،
 صرف کن، عقلر اینیاد ایمان شمر. پیغمبر را زنده دان. از
 فرمان پادشاه، سرمیچ. اندک لطف اورا، بسیار دان. صبور
 باش تا بمراد رسی. بابدان، همداستان مباش. از آموختن علم
 و پیشه، عار مدار. تا نیکو نیندیشی مگوی. هر چه بر خود روا
 مداری، بر دیگران روا مدار. بعیب دیگران، از عیب خود،
 غافل مباش. دانارا پینا شمر. نادانرا زنده مشمر.

❧ مصادر قیاسیه ❧

پرهیزیدن پرمردن پرستیدن پروهیدن پنداشتن
 اجتناب ایتم صولق طایق اراشدرمق ظن ایتم
 پوشیدن پوشیدن پویدن پیراستن پیودن
 چوریمک کیمک = اورتمک سکرتمک بودامق اولچمک

ت رسیدن	تأیدن	تاختن	تافتن	تپیدن
فورق	بارلامق	چاریمق	قیزمق	چبالامق
تراشیدن	ترکیدن	تراویدن	تئیدن	جنبدن
یونمق	چاتلامق	سزmq	اورمک	حرکت ایتم
جنکیدن	جوشیدن	جهاندن	چسپیدن	چکیدن
غو غا ایتم	قینامق	صچراتمق	یابشmq	طاملامق
درخشیدن	داشتن	دزدیدن	دریدن	دویدن
یارلامق	مالک اولمق	چالمق	یرتمق	قوشمق
دوختن	دوشیدن	راندن	ربودن	رساندن
دیکمک	صاعق	قوغق	قایمق	ایرشدرمک
رستن	رمیدن	رسیدن	رنجیدن	روفتن
قورتمق	اورمک	ایرشمک	اینجیمک	سپورمک
ریختن	زدودن	ساختن	سپردن	ستردن
دوکمک	سیمک	دیزمک = یایمق	اصمارلامق	قازیمق
خسبیدن	خاییدن	خمیدن	خریدن	خفتن
اویومق	چکنه مک	اکمک	صاتون آلمق	یایمق
خاریدن	خوردن			
قاشتمق	یمک = دکمک			

{ لغت }

کم سختی تندرستی مرک فراموش زندگانی
 آز مضایقه عافیت اولم اوتتم حیات

فرومايه	دل	پير	زن	آنچه	ماند
جادی آدم	کوکل	اختیار	قادرین	آنی که	بکزر

مقالات پیر هرات

کم کوی. کم خور. کم خسب. در سخته صبر پیشه گیر.
 عمر را عنایت دان. تندرست را غنیمت شمر. هر کرا در هیچ
 حال، فراموش مکن. نجات در راستی دان. لذت زندگانی را
 در نیکنامی شناس. از عادت فرومایگان پرهیز. دوست را
 در سختی تجربه کن. از دوست بیک جفا، بر مگرد. سعادت
 هر دو جهان در صحبت دانا شناس. پیران کار دیده را حرمت
 دار. سر خود بازن مگوی. از زن وفا بجوی. راستی که بدروغ
 ماند مگوی. تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران شروع مکن.
 با مردم فرومایه منشین. مگوی آنچه نتوانی شنید.

مصادر قیاسیه

ستودن	سرودن	سنیدن	سنجیدن	سوختن
مدح ایتک	ایرلامق	دلک	طارتق	یانق
شکییدن	طلیدن	غلیدن	فرستادن	فرسودن
صبر ایتک	استه مک	بوارلق	کوندرمک	اسکیمک
فهمیدن	کداختن	کذاردن	گذشتن	کردیدن
اکلامق	اریمک	ادا ایتک = براقق	چکمک	طولاشمق

کرویدن	کریختن	گزیدن	کستردن	کشودن
میل ایتک	قاجق	ایصرمق	دوشه مک	چوزمک
کاشتن	کشیدن	کوبیدن	کوشیدن	کوفتن
نصب ایتک	چکمک	قلاق	چالشمق	دوکک = قلاق
لاییدن	لرزیدن	لغزیدن	لندیدن	لیسیدن
اورمک	تتره مک	قایمق	مرلداقمق	یلامق
مالیدن	ماندن	مکیدن	نازیدن	نالیدن
سورمک	قالق	ایمک	نازلتمق	ایکله مک
نامیدن	نکاشتن	نکوهیدن	نمودن	نواختن
آد قومق	ترسیم ایتک	ذم ایتک	کوسترمک	اوخشامق
نکاهداشتن	نوردیدن	نوشیدن	نهادن	ورزیدن
محافظه ایتک	طی ایتک	ایچمک	قومق	ادمان ایتک
وزیدن	هراسیدن	یازیدن	کنجیدن	
اسیمک	یلوق	صونوق	صبغوق	

{ لغت }

افسوس	انگاه	خویش	درویش	معامله	تواناگر
تأسف	اول وقت	اقربا	فقیر	اخذ واعطا	زنکین
یاری	رنج	کنج	اگرچه	مردم	خرسندی
یاردم	زجت	دیفینه	هر نقدر	خلق	قناعت

مقالات پیرهرات

عمر، در نادانی با آخر مرسان. علم اگر چه دور باشد بطلب.
 بیاموز و بیاموزان. بر گذشته افسوس مخور، آنکاه ترس که،
 ایمن باشی. ندیم، جهان دیده را کزین. خویشان درویشرا دل،
 خوش دار. جمع مالرا اقبال و خرج نا کرد نشرا، ادبار دان.
 مرد مرا بمعامله بیازمای، آنکاه دوستی کن. با صاحبان دولت،
 ستیزه مکن. مرد مرا با فراط، منکوه و مستای. مفروش آنچه
 نخرند. در گذار تادر گذارند. بنده حرص مباش. خرسندی را
 توانگری دان. از درویشی مترس. بتوانگری مناز. پای از
 کلیم خود، دراز مکن. در هر کاری، یاری از خدای طلب. رنج
 بر و کنج بردار.

{ لغت }

سخن	بیش	سود	کتر	خوش آمدگوی	نسیه
سوز	زیاده	فائده	دها	اشاخی	ورنه
شادی	بنده	تنها	حاجتروایی	بزرگواری	جایگاه
سونج	کوله	یالکنز	غیرک ایشنی	کورمک	بیوکک
					محل
کوش	خاموش	باید	کستاخ	هم سفر	
قولاق	صوص	لازمدر	صابقیمز	بول ارقدانی	

مقالات پیرهرات

با نشناخته هم سفر مباش. از دشمن خانگی ترس. سرمایه،
 بآرزوی سود بسیار، از دست مده. خود را از همه، کمتر شمر.
 خوش آمد گویرا بر خود راه مده. نسیه را مال میدان. بغم
 کسان، شادی مکن. بزرگواری در حاجترواییست. مال را فدای
 تن کن. مرد مرا بتواضع، بنده کن. در جایگاه تهمت مرو.
 بنده که فروختن خواهد در خانه مدار. چون پیش بزرگی نشینی،
 همه کوش باش، چون اوسخن گوید تو خاموش باش. خود را
 در حال غضب، نیکو دار. چیزی مکوی که عذر باید خواست.
 در جایی که تنها باشی، کستاخ مباش که خدای باتست، تو او را
 نگاهدار تا ترا نگاهدارد.

مورد استعمالی متحد اولان ضروب امثال

{ تنبيه }

اشبو ضروب امثالدن بعضیسی لفة و مالا ترکیه سیله متحددر (تبغ
 غلافشر نبرد — قلیج قننی کسمن) کی: بعضیسی مختلفدر (آخر گذر
 پوست بد باغانست — نهایت در نیک کله چکی بر دباغلر دکانیسدر) کی:
 بعضیسی دخی متفاووندر (پیلوداراست — آرقه لیدر) کی: بناء علیه
 معلم افندی وجوه ثلاثه دن هر قنغیسی اولورسه اولسون فارسی جمله نك
 معناسنی — قارشوسنده ترکیه معادلی یوغیش کی — طلبه یه تقریر
 وافهام ومعناسنده تردد ابتدکی بر لغتک حلّی ایچون دخی اوست طرفده

کوستریش اولان لغاته مراجعت بیورملیدر. چونکه هر لغتک معناسی محل مخصوصنده کوستریشدر.

{ لغت }

کل	ارمغان	مور	ملخ	ناودان	جو	رم
چامور	هدیه	قرنجه	چکرکه	اولوق	آربه	اورمک
کرد	آسیا	ریش	استر	لکد	پوست	
توز	دکرمن	صقال	قاطر	جفته	دری	

آب از سر چشمه کل است. بالی باشند قوقر.

ارمغان موری پای ملخ باشد. چوبان ارمغانی چام ساقزی.

آردیجیم، پرویزن آویجیم. اوتی الهدم، قابوری آصدم.

ازباران بزیر ناودان کریزد. یغموردن قاجر طلویه طوتیلور.

ازاسب بزیر آمدوبر خربنشست. آدن ایندی اشکه بندی.

اسب بدویدن جو خودرا زیاد کند. یورک آت یمنی آرتیر.

از سایه خود، رم میکند. کندی کولکه سندن اولکر.

ازدل برودهر آنچه از دیده برقت. کوزدن اوراق اولان کولکلن

ایراق اولور.

از کرد آسیا ریش خودرا سفید صقالی دکرمنده اغارتمش.

کرده.

آسیا بنوبت. دکرمن نوبتله در

اسب واستر هم لکد زنند. طوموز طوموزی چالمز

آخر کذر پوست بد باغاست. تلکینک طولاشوب کله جکی یر
کورکچی دکانیدر.

{ لغت }

آلوجه	آلو	سبو	پیمانه	دیک	چیچه
اریک	مردم اریکی	دسقی	اولجک	تنبیره	کیچه
نمک	بالش	خرس	انکشت	گور	کوی
طوز	یاصدق	آبو	بارماق	منار	طوب

آلوجه بالونکرد رنگ بر آرد. اوزم اوزم باقهرق قرارر

آمدن بارادت رفتن باجارت. کلک ارادته کتمک اجازتله

آن ورق برکشت. او یایراق قیاندی

آنسبوشکست و آن پیمانه ریخت. اوچاملر بارداق اولدی

انچه درد یکست بجمچه می آید. آشکده وارسه قاشیغکده چیقار.

انکشت بریده را نمک میکند. یاره یه بچاق اورر

آواز دهل شنیدن از دور طاووک سسی اوزاقدن خوش

خوش است. کلور

این کوی واین میدان. اشته آت اشته میدان.

بالش نرم زیر سرش نهاد. اوکنه یم دوکدی

بالش از زیر سرش کشید. ایاغی الته قارپوز قبوغی قودی

باخرس در جوال رفته. کدی ایله چواله کیرمش

بیای خود بکور آمده. کندی ایاغیله قناره یه کلش

{ لغت }

بخیه بیه کیک بوزینه زمین مصلحت
 دیکش ایچ یاغی بره مایون بر فائده
 برزگر کازر
 اکینچی چامه شیرچی
 بکاهل کارفرما پند بشنو . تنبله ایش بیورده سکا اوکوت
 ویرسون
 بخیه بروی کار افتاد . فویه میدانه چیقدی
 بزرا غم جانست قصابرا غم بکی به جان قیغوسی ، قصابه
 بیه . یاغ قیغوسی
 بی دف میرقصده . چالمه دن اوینار!
 برزگر باران و کازر آفتاب . اکینچی یاغمور ایستریولجی قوراق
 برای مصلحت کون خرمی بوسده . چایدن کچنجیه قدر آیویه دای دیر
 بوستان بیسر خر نمیشده . آیوسز اورمان اولمز
 بر کیکی کلیم نتوان سوخت . بریره ایچون یورغان یاقلمز
 بی پیر مرو تودر خرابات . دلیلسز جتته کیدلمز
 بوزینه که کونش بر زمین میمونی فرونه آتمشلا یاوریسنی
 سوخت بچه خودرا بزیر کون ایاغی الته آلمش
 میکرد ! .

{ لغت }

کودال لبن تیر تاریکی اندازه غلاف خورده
 چقور سود اوق قراکلک کوره قین تصادف ایش
 پارا باندازه کلیم باید دراز کرد . یورغانه کوره ایاق اوزاتملی
 پایش بکودال رفته . ایاغی صویه ایردی
 یرسان یرسان بکعبه رفتن بتوان . صوره صوره کعبه بولنور
 پنج انکشت برابر نیست . بش پارمق بردکل
 پهلودار است . ارقه سی محرابده در
 پوست خر ، دندان سگ . ایت دیشی طوموز دریمی
 پوست سگ بر روی کشیده . یوزی قصاب سونکریله سیلنمش
 پنیر درشیشه میخورد . شیشه بی طیشندن یالار
 تانکرید طفل کی نوشد لبن . آغلامیان چوجغه همه ویرمزله
 تاخود فلک از پرده چه آرد باقلم آینه دوران نه صورت
 بیرون . کوسترر؟
 تیری بتاریکی می اندازد . قراکغه طباپچه صیقار
 تیرش بر نشانه خورده . طاشی کدیکنه قودی
 تیر از پی تیر میفرستد . پیره بی کوزندن چقالی دیزندن
 اورر
 تیغ غلافشرا نبرد . قلیج قنی کسمز

{ لغت }

چاه	چوب	چراع	روشن	کدبانو	زانو
قویو	دکنک	قندیل	ایدینلق	قادرین	دیز
بام	پل	پایین	چاهکن		
طام	کوری	آشاخی	قویو قازان		

جوینده یا بنده است. آرایان بولور

چاهکن همیشه در چاهست. ایله قویو قازان ابتدا کندی دوشر

چوب از بهشت آمده. طایق جتدن چیمش

چونامسک بری چوبی بدست آر. کوپکی اکدک یانه چوماق آل

چو سر باشد بدست آید کلاهی. کله صاغ اولسون جهانده بر

کلاه اکسیک دکل

چراغ پای خود را روشن ندارد. موم دینه ایشیق ویرمز

حاجی حاجیرا درمکه بیند. حاجی حاجی بی مکده بولور

حریف حریف خود را اصناف اصنافی طانور

می شناسد.

خانه را بخروس بار کرد. سرمایه بی کدی به یوکتندی

خانه را که دو کدبانو باشد خاک ایکی قاریلی او سپورلماش

تا برانو باشد. قالور

خریکه بامش بری، باید پایین کوپکی اولدرنه سورکله دیرلر آورد.

خر خود را از پل گذرانید. کپچه سنی صودن چیقاردی

{ لغت }

پالان کاو راست چب چربی دنبه رک
سمر • اوکوز صاغ صول یاغلی قویروق سیکر = طهار

خر همان خر، پالانش دیگر است. مرکب او مرکب سمر دکشمش

خر از کاو فرق نمیکند. شابی شکردن آیرد ایتمز

خود کرده را تدبیر نیست. کندی دوشن آغلامز

خرس پنیر دید. اشک قاریوز قیوغی کوردی

خدا دست راست را بدست چب الله صاغ کوزی صول کوزه

محتاج نکند. محتاج ایتمسون

دل بدل راه دارد. قلبدن قلبه یول وار

دست شکسته کار میکند، دل الی قرق ایشله مش کوکلی قرق

شکسته نمیکند. ایشله مامش

دست بالای دست بسیار است. ال الدن اوستندر

دست چریت بر سر و رویت بمال. الک یاغلیسه باشکه سور

دو تیغ در یک غلاف نکنجد. ایکی قلیج بر قنه صیغمز

دنبه بی رکست. یاغلی قویرو قدر

دنبه نهاده است. اوکنه یم دوکش

دریا بدهان سگ نجس کی کردد. کوپک پیسله مکه دگز مردار اولمز

{ لغت }

آسمان مار سوراخ دزد غوره مویر بسمل
 كوك پیلان دلیك خرسز قورق قوری اوزم بوغاز لانه جق
 راه بز ن راه خدا هم بین. حرامی اول انصافی الدن براقه
 رك بسملش میخارد. اجلنه صوصامش
 رك خوابشرا گرفت. جان آلاق طمارینی بولدی
 ز آب خورد ماهی خورد خیزد. قیصه كوناك كاری از اولور
 زورش بخز نمیر سد پیلان اشكه كوچی یتزده سمیرینی
 می چسپد. دوكر
 زر سفید از برای روز سیاه. آق اچه قره كون ایچوندر
 زمین سخت و آسمان دور. یر دمیر كوك باقر
 زبان خوش مار را از سوراخ طاتلی دیل ییلانی یوه سنندن
 بیرون آورد. چیقارر
 دیوانه چو دیوانه به پند خوشش دلی دلیدن خوشلانور امام
 آید. اولیدن
 در غور کی مویر شد. قورق ایکن اوزم اولدی

{ لغت }

سپر	شتر	گردن	پنبه دانه	محمود	نواله
قالقان	دوه	بو یون	قوزه لاق	مقبول	كوفتون

سخن از سخن خیزد. سوز سوزی آچار
 سنك بجای خویش سنکین است. طاش دوشدیکی یرده آغردر
 سنك لاید، کاروان گذرد. ایت اورر کروان کچر
 سیلی روز کار خورده. فلک چنبرندن کچمش
 سرکه مفت شیرینتر از عسل است. باد هوا سرکه بالدن طاتلدر
 سودای اول محمود است. بازارلق ایلك بازار لقدر
 سپر انداخته است. یلکنی صویه ایندیرمش
 سگرا شناسند بروی خداوند. کوپکی صاحبی ایچون صایارلر
 شتر را بکفچه آب میدهد. دوهی کیچه ایله صولار
 شترکه نواله می خواهد کردن دوهیه اوت لازمسه بوینی
 دراز کند. اوزادر
 شتر در خواب پند پنبه دانه. آج طواق کندینی آرپه انبارنده
 کورر
 شتر دیدی ندیدی. دوهی کوردکی؟ یدن اولسون
 صفرا بسرش زده. صفرا سی قبارمش
 صدا از يك دست بر نیاید. یالکر الك شمه سی چیقمز
 صیدرا چون اجل آید سوی اجلی کلان کوپک جامع دیوارینه
 سیارود.

{ لغت }

طبل	طشت	طباچه	روستایی	دوش	سرنگون
طاوول	لکن	سله	کوبلی	اوموز	بوزی قویی

کلوخ پاداش کالا ریش لوزینه کریر
 کسک جزا متاع صقال بقلوا شکری چاره
 طباش دریده شد. پرده سی صیرلدی
 طشت او ازبام افتاد. ایپکلی بازاره چیقدی
 طپانچه روزکار خورده. فلکک سله سنی یش
 عقل روستایی از پس میرسد. احمقک عقلی صکره دن کلور
 عذرش از گناهش بدتر. عذری قباحتندن بیوک
 فتنه در خوابست بیدارش مکن. اوپورارسلانک قویروغنه باصمه
 قلم رفته را کریری نیست. اوله جغه چاره یوق
 قلندر را کفند کوچ است تخته ترزی به کوچ دیدیلر ایکنهم
 پوست بردوش افکند. باشمده در دیدی
 قطره قطره سیلی شود. طامله به طامله به کول اولور
 قزقالش سر نکون شد. او جانغی باتدی
 قدر لوزینه خرکجا داند؟ اشک حوشافدن نه اکالار؟
 کلوخ اندازرا پاداش سنکست. کلشکه وارشم طر حانکه بلغور
 آشم
 کالای بد بریش صاحبش. کم سوز کم آچه صاحبکدر

{ لغت }

کارد کله کرک کره دوغ موش ترش
 بجاق سوری قورد دوکم آبران فاره اکشی

جاروب دم کوفته ریسمان مکس
 سپورکه قوروق ازلمش ایپ سینک
 کاری نداشت کاردی بر خودزد. اغریمز باشنه قاش باصدی چاتدی
 کرککه بکله افتدوای برانکس سوری به قورد کیرمش تک بر
 که یکی دارد. کچییی اولان دوشونسون
 کره بباد میزند. یمورطه به قوبل طاقر
 کس نکویدکه دوغ من ترش است. کیمسه یغورتم قره در دیمز
 کدارویش سیاه اما تو بره اش دینجینک یوزی قره اما طور.
 پراست. به سی طولی اولور
 موش بسوراخ نمیرفت جاروب آیو ایننه صیغمز ایکن قویروغنه
 بدم بست. برده قالبور باغلادی
 مارکزیده از ریسمان میترسد. سوددن اغری یانان یغوردی
 اوفلیه رک یر
 مارسر کوفته به. ایٹک ایاغنی طاشدن صاقتمه
 مار بدست دیکران میکیرد. ایل الیه ییلان طوتر
 مار پوست خودرا گذارد اما قورد توینی دکشیر اما خوینی
 دکشمز
 مکس می پراند. سینک اولیور

{ لغت }

دل بهمزدن بخش ماست ناخن تیز پشت
 بولاندرمق حصه یغورت طرناق کسکین آرقه

مکس چیزی نیست اما دل بهم کهله مردار دکل اما معده
 میزند. بولاندر
 مورا هفت بخش میکند. قیل قرق یارار
 مو در بدنش راست شد. تو یلری ایاغه قالدی
 مورا از ماست میکشد. تره یاغندن قل چکر
 ناله از جکر خیزد. آغزه طاد بوغازه فریاد
 نانش بروغن افتاد. اتمکنه یاغ چالندی
 نان مرد در شکم مرد نمائد. ار لقمه سی ار قور صاغنده قالمز
 نعل از خر مرده میکشد. اولمش اشک ارار نالنی سوکسون
 ناخن تیز کرد. دیش بيله مش
 ناخن ندارد که پشت بخارد. باشنی قاشیه جق طرناغی یوق
 نکهدار کاید زمانی بکار. صاقلا صمانی کلور زمانی
 نکوئی کن ودر آب انداز. ایولکی ایتده آت دکره بالق
 بیلمز سه خالق بیلور
 وفا از زن نخواه. قاریدن وفا، زهردن شفا

{ لغت }

بُز	کاوش	عسل	هندوانه	کر
بچی	اشتغال	بال	قارپوز	آرشون

هرنشپیرا فرازی در پی است. هرانشک بریوقشی وار

هربزرا بیای خود آویزند. هر قیون کندی بجاغندن آویلور
 هرچه دردی کست بچمچه می آید. نه دو کر سهك آشکه اوکلور قاشیغه
 هرکه کاوش بعسل کند انکشت بال طوتان پارماغنی یالا؟
 خود لیسد.
 هرکس از دیو انکی دارد رکی. هر کسده بردلیک طماری وار
 هر دو پارادر یک کفش کرد. ایکی ایاغنی برپاوجه قودی
 هلاک خنجر مفتد غازیان قجر. جاهل صوفی شیطانک مسقره.
 سیدر
 همدان دور است کر بجاست. حلب اوراده ایسه آرشینی بوراده
 یار نیکرا روز بد باید شناخت ایودوست کوتو کونده بللی اولور
 یک مویزو چهل قلندر. قرق ابدال بر قاشیغه کچینور
 یکدست و دو هندوانه. بر قولتوغه ایکی قارپوز صیغمز

{ لغت }

روکشاده کوی رایکان خاشاک خشک تیز ننگ
 سربست محل باد هوا جورچوب قوری کسکین غار

﴿ هاتف اصفهانی در پند فرزند خود گوید ﴾

ای سپهر کالرا، مه نو نکته چند کویمت بشنو
 تا نکردد نقاب رویت موی نروی روکشاده بر هرکوی

هر که چیزی بر ایکان دهدت نستانی اگر چه جان دهدت
 میکن از محبت بدان پر هیز همچو خاشاک خشک ز آتش تیز
 تارخت ساده و جمیل بود می خور کر چه سلسبیل بود
 پسرانی که باده خواه شوند از می سرخ رو سیاه شوند
 پسر انرا کند دوکار خراب هوس زینت و هوای شراب
 وای بر آن پسر هزاران وای که بود می پرست و خود آرای
 بهر زن جامه سرخ و زرد آمد اینچنین جامه ننگ مرد آمد
 پسرا نرا همین بود بهتر
 که کنند اکتساب علم و هنر

بومنظومه شاگردان طرفندن فارسی به ترجمه اولنملیدر
 (در حق استاد)

والدینکدن اول، ای اولاد سکا فرض اولدی حرمت استاد
 ایله استادی آنلره تقدیم کوره سین تاجهانده اجر عظیم
 ابوینک، ای آدم اولادی کر چه اولمش حیانتکه بادی
 لیک اسباب عز و اقبال شرف و اعتبار و اجلالی
 سکا استاد در تهیه ایدن او، سنک فکری ایدر روشن
 چونکه اقبال و جاه علم ایله در بخت، بی اشتباه علم ایله در
 ثروت و مال و دولت و اقبال اولنور علم ایله هپ استحصال
 کشی علمیه اعتبار بولور ملک عقبایی ده قزانش اولور
 علمی تعلیم ایدن سکا کیمدر؟ سنی تفهیم ایدن سکا کیمدر؟

علم و عرفانکی ایدن مزداد طوغری سویله دکلیدر استاد؟
 دیمه شا کرده خواجه سی نیلر؟ ایکی دنیا ده کامران ایلر!
 یوری تقدیم قیل بو حاله کوره
 حق استادی مادر و پدره

فیضی

فی ۱۲ محرم ۱۳۰۸ ۱۶ اغستوس ۱۳۰۶



۲۹۱۵
 ۱۹۰۵
 کتابخانه
 مجلس شورای ملی